



غرب

از آمدن چه کسانی خوشتر است؟

اشاره

دکتر سیداحمد رهنمایی



پس از گذشت یک دهه از انقلاب اسلامی و در طلیعه دهه دوم انقلاب اسلامی، آقای خاتمی با موضع گیری های نسبتاً ملایم خود در قبال غرب، خواسته با ناخواسته، چهره خوشایندی را برای غرب به ویژه آمریکا از خود به نمایش گذاشت. غرب تا حدودی بر روحیات و خلیقات مدارانه آقای خاتمی نسبت به خود واقف می باشد و از بابت به قدرت رسیدن وی، بسیار خوشبین به نظر می رسیده است. با اعلام خبر پیروزی آقای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری (خرداد ۱۳۷۶)، رسانه های گروهی غرب، در ست به خلاف رویه همیشگی خود در برخورد با انتخابات گوناگونی که در ایران اسلامی هر از چند گاهی به وقوع می پیوست، آنچنان تبلیغات دامنه دار و وسیعی را با آب و تاب فراوان در مورد انتخابات ریاست جمهوری ایران و عظمت آن به همراه بیان میزان آراء به سمع و نظر عموم رساندند که هر ناظر فهیمی را به شک و تردید وامی داشت. چه شد که این همه سر و صدا، آن هم برای انتخابات ریاست جمهوری ایران از رسانه های غربی به پا شد؟ مگر چه تحولی پدید آمد؟ آن ایام نگارنده این نوشتار مشغول گذراندن دوره دکتری در کانادا بود. صبح روز بعد از اعلام پیروزی آقای خاتمی، یکی از استادان دانشکده به محض دیدن این جانب، با حالت زاید الوصفی تبریک گفت و انتخابات مزبور را بسیار تحسین کرد. وی گفت: این انتخابات اعجاب همه را برانگیخته است. سپس افزود: این بار کسی به ریاست جمهوری برگزیده شده است که مثل او (رهبر) امامه بر سر دارد و امامه اش مانند امامه او (رهبر) به رنگ مشکی است، اما... اما این (رئیس جمهور) میانبر می باشد و او (رهبر) تندر و! از او پرسیدم فکر نمی کنم شما مطالعاتی در زمینه ایران داشته باشی، این چنین برداشتی را از کجا گرفته ای و بر اساس چه منبعی ارائه می دهی؟ گفت: این چیزی است که رسانه ها می گویند. مگر مطلب غیر از این است؟

شناخت غرب از آقای خاتمی به دوران قبل از ریاست جمهوری ایشان باز می گردد و استناد ما در این نوشتار نسبت به نگرش ایشان به غرب و تمدن غرب، از مجموعه سخنرانی ها و مصاحبه هایی است که از آن تاریخ تاکنون به ثبت رسیده و برداشت شده است. سعی ما در تلخیص و تبیین نقطه نظرات وی می باشد و تفصیل کلام را به مراجعه به اسنادی واگذار می کنیم که در دل تاریخ انقلاب اسلامی ثبت شده است.

آقای خاتمی از دو جنبه و در واقع با دو پیش فرض، مسئله توجه به غرب و تمدن غرب را دنبال می‌کند: یکی از این جنبه که زندگی جامعه اسلامی ما به نظر او، تحت تأثیر یک جبر فرهنگی ناشی از تسلط تمدن غرب، به شدت متأثر از تمدن غرب است و دیگر از این جنبه که تمدن غرب با توجه به دستاوردهای فراوان و عظیمش، می‌تواند گذرگاه ما برای رسیدن به تمدن اسلامی باشد. آقای خاتمی برای هر کدام از این دو جنبه؛ مؤلفه‌ها و عناصر خاصی را برمی‌شمارد و در صدد توجیه نظریه فرهنگی - سیاسی خود در ارتباط با غرب و تمدن آن برمی‌آید. تأکید بیش از حد و مکرر او بر دو جنبه فوق، حاکی از اهمیتی است که وی برای فرایند گذر جامعه اسلامی از مدرنیته قایل است. وی مدرنیته را دروازه تمدن اسلامی در جهان کنونی می‌شناسد و به گونه‌ای در تلاش تئوریزه کردن این مطلب و تحقق چنین فرایندی است، هر چند نمی‌خواهد به ضرورت رابطه مستقیم و بی‌درسر با غرب، از دیدگاه خویش تصریح کند، اما آنچه را بیان می‌دارد، ناگزیر به همین جا ختم خواهد شد. در نوشتار حاضر با استناد به گفتار خود آقای خاتمی، به تبیین دو جنبه فوق می‌پردازیم. بیان این مطالب انتقادآمیز حتماً با این منطق آقای خاتمی سازگار خواهد بود که اجازه دهد هر کس به راحتی بتواند او و نظرات او را نقد کند و حتی برخلاف نظرات او مطلب بنویسد.

۱. تأثیر شدید جامعه اسلامی از تمدن غربی: نظری بر بی‌ثباتی و انحطاط تمدن اسلامی و لزوم بازنگری در برداشت‌ها از اسلام.

آقای خاتمی با بیان این نکته که امروزه هر چه وجود دارد، «تحت سیطره تمدن غرب» قرار گرفته است، استفاده از علم و تکنولوژی و کلاً بهره‌برداری از تولیدات صنعتی غرب را نشان‌بارزی از سلطه تمدن غرب بر زندگی جامعه اسلامی می‌داند و از سر تا پا به آثار این سلطه اشاره می‌کند. وی ضمن توجیه نظریه خویش، آگاهانه یا ناآگاهانه، می‌کوشد تا اثبات کند سلطه تمدن غرب بر جامعه اسلامی، امری قطعی

و تردیدناپذیر است. او با این بیان، جامعه اسلامی را در موضع انفعال در قبال تمدن غرب قرار می‌دهد و پذیرش سلطه مزبور را از طرف مسلمانان، امری طبیعی می‌شمارد که از آن گریزی نیست.^۱

آقای خاتمی، با تصریح بر این نکته که «زندگی ما به شدت متأثر از غرب است» یک وجه مشکل را در این می‌داند که «فرهنگ یا بخش‌هایی از فرهنگ ما که بر جان و دل و اندیشه ما حاکم است، متعلق به تمدنی [تمدن مسلمانان] است که دوران‌ش به سر آمده است». این امر در برخورد و استفاده از تمدن غرب، برای ما اشکال مضاعف ایجاد می‌کند، تضاد می‌آفریند، تضادی که خود غرب از آن در امان است؛ چون فرهنگ و تمدنش هم‌سنخ و هم‌سو با یکدیگرند. وی به نتیجه این قیاس که مقدماتش را خودش ترتیب داده است، تصریح نمی‌کند؛ اما نتیجه کلام او روشن است. بدین معنی که به نظر گوینده، در فرهنگ اسلامی ما - به خصوص آن بخش‌هایی از فرهنگ که دوران‌ش به سر آمده است - باید تحولی ایجاد شود تا بتواند ضمن هم‌سو شدن با تمدن غرب، دامن خود را از تضاد مبرا سازد. او به همین قدر بسنده نمی‌کند، بلکه با تأکید بر اینکه ما باید حاصل تکنولوژی و علم تجربی را به کار بندیم، چون غیر این چاره‌ای نداریم، می‌گوید: «سیاست شما نمی‌تواند سیاست عهد بوقتان باشد، اما اقتصادتان امروزی باشد. تمام معیارهای فرهنگیتان مال گذشته‌تان باشد، ولی بخواهید اقتصاد داشته باشید. در مدیریتتان تحول ایجاد نشود، ولی بخواهید توسعه تکنولوژیک داشته باشید... و این تحول یعنی تجدید»^۲

بر اساس این دیدگاه، جامعه ما مجبور است این همه تحولات را در ساحت فرهنگ و سیاست و سایر ساحت‌ها بپذیرد تا پیشرفت کند. در کلام آقای خاتمی، این سؤال که «چگونه دوران فرهنگ ما که برگرفته از مکتب ناب اسلام است یا بخش‌هایی از آن به سر آمده است؟» بی‌پاسخ مانده است. البته شاید پاسخ این سؤال را در اظهارات بعدی منقول از وی بتوان یافت؛ آن‌جا که

تمدن اسلامی از نقطه نظر آقای خاتمی خاستگاه باثباتی در متن دین ندارد، بلکه خاستگاه و جلوه‌گاه تمدن اسلامی، مسلمانانی بودند که در قرون سوم و چهارم هجری قمری با برداشتی خاص از قرآن و اسلام داشتند، تمدن اسلامی را پدید آوردند.

می‌گوید: «این سخن عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری که وحی الهام بر پیامبر بوده و ماهیت قرآن بر ما آشکار نیست و نمی‌توان به آن استناد کرد»، درست است. وی در همین گفتار، دینی بودن و امروزی بودن را پارادوکس جمهوری اسلامی دانسته، تصریح می‌کند که «در حال حاضر مطالب قرآن در نظر اسلام زندگی قبیله‌ای است»^۳. بر اساس بیان و اظهارات او، اولاً فرهنگ ما کاملاً وجه مقابل تمدن غرب به تمام معنی معرفی شده است و ثانیاً فرهنگ ما در مقابل تمدن غرب، کاملاً منفعل و آسیب‌پذیر و فرهنگ و تمدن غرب متقابلاً «فعال»^۴ است. یاری‌دهنده است و ثالثاً در این تقابل، احکام کتاب آسمانی مسلمانان غیر قطعی و غیر جاودانه است و باید تغییر کند تا خود را با دریافت‌های بشری غرب سازگار کند! از آن گذشته، تمدن اسلامی از نقطه نظر آقای خاتمی خاستگاه باثباتی در متن دین ندارد، بلکه خاستگاه و جلوه‌گاه تمدن اسلامی، مسلمانانی بودند که در قرون سوم و چهارم هجری قمری با برداشتی خاص از قرآن و اسلام داشتند، تمدن اسلامی را پدید آوردند. از این جهت، تعبیر تمدن مسلمانان، در نظر وی مناسبتر و خوش‌تر می‌آید تا تعبیر تمدن اسلامی، و بدین ترتیب، عینیت تمدن و اسلام به عقیده او اصلاً پذیرفتنی نمی‌باشد.^۵ و این در حالی است که اساس و منشأ تمدن اسلامی را باید در وحی و رسالت و ولایت و در قرآن و سنت جست‌وجو کرد. از دید آقای خاتمی، این خود قرآن و اسلام نیستند که خاستگاه تمدن اسلام به شمار می‌روند، بلکه این نوع



به غرب از یک طرف و نسبت به اسلام از طرف دیگر می‌پردازد، امیدهای واهی غرب و غرب‌زدگان را برانگیخته است. نیویورک تایمز می‌نویسد: «پژوهشگران متولد ایران که این پروژه انتشار را سازماندهی کردند، اظهار امیدواری کردند که اجازه دادن به اینکه نظرات سیاسی خاتمی به زبان خودش به گوش جهانیان برسد، چه بسا بهتر شدن روابط میان واشنگتن و تهران را گسترش بخشد.»^۶

در مجموع نقطه نظرات آقای خاتمی نسبت به اسلام و غرب در این کتاب، در منظر پژوهشگران غربی «بسیار غیر بنیادگرایانه» به نظر می‌آید و همین امر، موجبات خوشایندی آنان را فراهم ساخته است.^۷ به نظر می‌رسد این سخن آقای خاتمی که شرط دفاع از اسلام، مبارزه با غرب و تمدن غرب نمی‌باشد،^۸ در راستای ترویج همین نوع اندیشه‌ها باشد. البته کسی هم نگفته است برای دفاع از اسلام باید با تمامی تمدن غرب مبارزه کرد. اگر در گفتار و رهنمودهای امام (ره) و مقام معظم رهبری، آئین مبارزه با آمریکا مطرح است، اولاً مبارزه با آمریکا به مفهوم ستیزه‌جویی با کل غرب نیست و حساب آمریکا و اقیانوس آمریکا را باید از سایرین جدا کرد. ثانیاً مبارزه با

در دوره‌ای که تمدنی به نام اسلام صورت نپذیرفته باشد، باقی است. بنابر این منافاتی ندارد که اسلام جاودانه باشد، اما مهمترین مظهر آن که تمدن اسلامی است، به دلیل بی‌همتی مسلمانان و یا کارشکنی دشمنان اسلام و مسلمین، فرصت ظهور نیابد.

برداشت نارسای آقای خاتمی از اسلام و تمدن اسلامی، نه برای مسلمانان که برای آمریکایی‌ها طعم و رنگ و بوی تازه‌ای دارد و اسباب خوشنودی آنان را فراهم آورده است. این احساس غربی‌ها را می‌توان از اظهارات ریچارد بولیت، رئیس مؤسسه خاورمیانه دانشگاه کلمبیا، به دست آورد. وی با اشاره به کتابی که حاوی ترجمه انگلیسی نوشته‌ها و سخنرانی‌های آقای خاتمی است و بنا بر رویه توسط دو مؤسسه پژوهشی آمریکایی منتشر شود، می‌نویسد: «این کتاب سیمای روشن و منسجم از اسلام و یک انقلاب اسلامی ارائه می‌دهد که بیش از گذشته در برابر دیدگان غرب آشکار و قابل شناخت بوده و افکار و عقائدی را عرضه می‌دارد که از آنچه قبلاً دیده و شنیده‌ایم، تازه‌تر است.»^۹

همسو بودن برخی از نقطه نظرات رئیس جمهوری ایران در باب اسلام و انقلاب اسلامی و غرب با خواست و تمایل غربی‌ها، بهترین دلیل برای اقدام آنان در راستای انتشار نقطه نظرات ایشان در غرب است. واکنش غربی‌ها نسبت به محتوای کتاب مزبور، به دلیل خوش‌بینی غرب به مطالب مندرج در آن است که به گمان سیاستمداران غربی، می‌تواند زمینه را برای از سرگیری روابط ایران و آمریکا فراهم سازد. کتاب فوق که به بیان دیدگاه آقای خاتمی نسبت

استاد مطهری با توجه به روحیات آقای خاتمی، از تأثیرپذیری وی از فرهنگ و اندیشه غربی نگران بوده‌اند.

باورمندی آقای خاتمی به غرب به حدی است که می‌گوید: «به آینده نخواهیم رسید مگر این که از مدرنیته و تجدد بگذریم.»

برداشت خاص است که توسط مسلمانان از قرآن و اسلام صورت می‌پذیرد و به شکل‌گیری تمدن اسلامی می‌انجامد و این یعنی پذیرش نسبیّت و بی‌ثباتی در فرهنگ و تمدن و اندیشه اسلامی!

بنابر این برداشت نادرست، تمدن اسلامی تا آن زمان پا برجاست که برداشت‌ها از قرآن و اسلام پابرجا بمانند. با تغییر برداشت‌ها، تمدن‌های جدیدتری رخ می‌دهد. با این اوصاف، از بینش آقای خاتمی مشکل بتوان به تمدن باثبات و پابرجا تحت عنوان تمدن اسلامی رسید، بلکه برعکس وجهه تمدن اسلامی، حکایت از تزلزل و نسبیّت و بی‌ثباتی آن دارد که به عقیده وی، از آن گریزی نیست. استدلال او بر عدم عینیت تمدن اسلام این است که «اگر عینیت تمدن اسلامی، یعنی همسانی تمدن و اسلام (مراد باشد)، باید بگوییم که دوران اسلام هم گذشت.» در صورتی که اسلام ماندگار است، ولی تمدن اسلامی می‌تواند ماندگار نباشد. لازمه این کلام این است که تمدن اسلامی باید خاستگاهی جز خواست و برداشت مردم نداشته باشد، و گر نه انحطاط و سقوط تمدن اسلامی توجیه‌پذیر نخواهد بود. چون چنین است، پس تمدن اسلامی با اسلام همسان نیست و تحت شرایط و برداشت‌های گوناگون، می‌تواند چهره‌هایی گوناگون به خود بگیرد.^{۱۰} استدلال آقای خاتمی تمام نیست، زیرا تمدن اسلامی یکی از مظاهر مکتب اسلام است که از متن اسلام سرچشمه می‌گیرد هر چند حرکت و فن‌آوری و بالندگی علم و صنعت امت اسلامی می‌تواند به آن تعین بخشد و تمدن اسلامی را به منصفه ظهور برساند. بنابر این تمدن اسلامی بلاصالحه منسوب به اسلام است و بالتبع و به واسطه اسلامیت اسلام منسوب به مسلمانان، چنین تمدنی گاه ظهور دارد و گاه به دلایلی از جمله سستی و رخوت و غفلت مسلمانان، فرصت ظهور و شکوفایی نمی‌یابد. در هر دو صورت، خاستگاه آن اسلام است و براساس تأمین مقاصد عالی‌ه اسلام تحقق می‌یابد. این اقتضاء در متن وجودی دین اسلام، همواره حتی



آمریکا به منزله مبارزه با همه تمدن غرب نیست. می توان بر اساس معیارهای دینی، از تکنولوژی غرب استفاده برد و در عین حال خود را در برابر سموم فرهنگی غرب با اتکاء به فرهنگ اسلامی مصونیت بخشید. مجدداً در همین راستا، خاتمی به برخی از متفکران و فیلسوفان مسلمان معاصر نسبت می دهد که آنان در نقد مدرنیته، هرگونه حجیت و مرجعیت عقل را نفی کرده اند.^{۱۰}

سؤال ما از آقای خاتمی این است که چه کسی از فلاسفه مسلمان معاصر، با نقد مدرنیته و تمدن غربی، حجیت و مرجعیت خرد را انکار کرده است؟ صرف خدشه دار کردن وجهه فلاسفه مسلمان، آن هم در یک دانشگاه غربی، هنر نیست.

در ادامه همین جریان، آقای خاتمی با پرداختن به این نکته که باید میان عرفان شرقی با تعقل و خردورزی غربی پیوند برقرار شود تا عرفان تکمیل شود، انسان شناسی شرقی را بخشی از واقعیت می شمارد که باید با انسان شناسی غربی کامل شود و انکار این پیوند را عامل نارسایی و نقص فهم ما از انسان می شناسد.^{۱۱} آقای خاتمی به خوبی می داند که حداقل یکی از دیدگاه های انسان شناسی در شرق، دیدگاه اسلامی است. عموم اظهارات وی، انسان شناسی اسلامی را

نیز در برمی گیرد. بدین ترتیب، بر اساس سخن او، انسان شناسی اسلامی که از زمره انسان شناسی شرقی است، تکمیل نمی گردد، مگر از طریق پیوند عمیقی که با تعقل و خردورزی غربی برقرار می سازد! این نظریه یا حاصل بی اطلاعی آقای خاتمی از لوازم سخنان خود است، که این امر بعید به نظر می آید و یا حاصل مجذوب بودن او نسبت به فرهنگ مغرب زمین است. بدیهی است آقای خاتمی هنگامی که مستقیماً رودرروی غربی ها قرار می گیرد و یا با خبرنگاران غربی تن به مصاحبه می دهد، در معرفی اسلام و تعریف از تمدن غرب، قدری منفعلانه تر به نظر می رسد.

سخنرانی وی در دانشگاه فلورانس ایتالیا تحت عنوان «روح ایرانی؛ پیوند عرفان شرقی و تعقل غربی» ایراد شده است. در این سخنرانی در نقد رنسانس، رنسانس را بالذات حادثه ای «برای حفظ و اصلاح و اشاعه دین و نه ضد و مخالف آن» می داند و در نقد مدرنیته، فلاسفه اسلامی را سرزنش می کند که با نقد مدرنیته، به نفی هرگونه حجیت و مرجعیت عقل پرداخته اند.^{۱۲} نمونه دیگر، مصاحبه وی با شبکه سی.ان.ان آمریکا است که توسط خانم کریستین امان پور صورت پذیرفت. در این مصاحبه آقای خاتمی اظهار داشت: «ملت آمریکا توانسته جامعه ای بر پایه سه رکن آزادی، دینداری و عدالت بسازد».^{۱۳}

این در حالی است که قبل از آن، در سال ۱۳۷۰ در یک مصاحبه داخلی، سخت بر مردم آمریکا خرده گرفته و مردم آمریکا را «بی فرهنگ ترین مردم عالم» دانسته است!^{۱۴} البته برداشت مثبت او از غرب و تمدن و جامعه غربی، به مراتب بر برداشت منطقی او غلبه دارد. حتی به نظر می رسد اگر از غرب و یا جامعه غربی صحبت می کند، عاقبت مصالح سیاسی خویش را در نظر گرفته است. حالت منفعلانه آقای خاتمی را در برخورد با کلیمیان و گفت و گوی با آنان به خوبی می توان دریافت. معلوم نیست وی به چه قیمت و بهایی از کلیمیان تعریف های بی جا و بی محتوا به عمل می آورد و نقش

علما و اندیشمندان و بزرگان یهودی را در شکل گیری تمدن اسلامی گوشزد می کند؟!^{۱۵}

انفعال و تأثیر پذیری آقای خاتمی به این جا محدود نمی شود، بلکه وی حتی از مکاتب و نظرات دگراندیشان غربی نیز تا حدودی متأثر است. توجیه و پذیرش نظراتی چون قرائت ها و برداشت های گوناگون از دین، یکی از همین موارد تأثیر پذیری است. وی می گوید: «بنده معتقدم که دین برای آنکه بماند، نباید آن را محصور در یک برداشت خاصی کرد. طبع بشر نیز چنین است که اگر دین (یا هر نهاد انسانی دیگر) را وافی به مقصود نیافت، یا آن را کنار می گذارد و یا برداشت تازه از آن خواهد داشت و این امری است که در تاریخ رخ داده است و باز هم رخ خواهد داد».^{۱۶}

او حتی وجود تفسیرها و تعبیر مختلف در مورد توحید را می پذیرد و معتقد نیست که یک منش خاص بتواند خود را عین اسلام و حقیقت اسلام بداند؛ چون نظرش بر این است که راه به روی دیگران نیز باید باز باشد.^{۱۷} وی ضمن ضروری دانستن بازنگری در دین، معتقد است که این بازنگری های جدید از دین، باید متفاوت با برداشت های پدران و سلف ما باشد!^{۱۸} چگونه است که

کدام یک از سلف ربّانی ما، از علمای واقعاً دین شناس و از ائمه ما گفته اند که تکثرگرایی در دین و ارائه برداشت های گوناگون از دین، موجب دوام و بقاء دین است؟

ثبات اندیشه ناب اسلامی موجب بقاء و دوام دین نباشد و برعکس، برداشت های گوناگون و احیاناً متناقض بتواند دوام و بقاء اسلام را تضمین کند؟

کدام یک از سلف ربّانی ما، از علمای واقعاً دین شناس و از ائمه ما گفته اند که تکثرگرایی در دین و ارائه برداشت های گوناگون از دین، موجب دوام و بقاء دین است؟ کدام یک از سلف ربّانی ما، از علمای واقعاً دین شناس و

از ائمه ما گفته‌اند که تکثرگرایی در دین و ارائه برداشت‌های گوناگون از دین، موجب دوام و بقاء دین است؟ آیا تجویز و حتی ضرورت بازنگری در برداشت‌ها از دین، شامل برداشت پیامبر و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین نیز می‌شود؟ به تعبیری آیا لازم است و باید نسبت به آنچه که بر صدورش از جانب خداوند و بر تبیینش از جانب اولیاء دین علم داریم، بازنگری به عمل آوریم؟

هنگامی که آقای خاتمی با شهید بزرگوار استاد مطهری در مورد رفتن به غرب مشورت می‌کند، ایشان مخالفت کرده و پس از برگشت وی از غرب، از وقوع این امر اظهار تأسف می‌کنند. بنا به تعبیر فرزند آن شهید، چه بسا استاد مطهری با توجه به روحیات آقای خاتمی، از تأثیرپذیری وی از فرهنگ و اندیشه غربی نگران بوده‌اند.^{۱۹}

۲. گذر از تمدن غرب و مدرنیته؛ بهترین راه به سوی آینده‌ای درخشان

آقای خاتمی به موازات اینکه واماندگی تمدن اسلامی (تمدن مسلمانان) را با بیاناتی که گذشت مطرح می‌کند، راه علاج و گریز از این واماندگی را توجه به غرب می‌داند و تجدد راه تحول در همه زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌شناسد و معتقد است که این تحول نیز با تغییر و اصلاح برداشت نسبت به اسلام میسر است. وی در یکی از سخنرانی‌های خود اظهار می‌دارد: «شما برای اینکه بتوانید پیشرفت بکنید و بمانید، راهی جز راه غرب ندارید.»^{۲۰} دلیل این همه اهمیت قابل شدن برای راه غرب در نظر آقای خاتمی، این است که وی راه غرب را راه خرد می‌داند و می‌گوید: «راه غرب یعنی پذیرش خرد غربی»^{۲۱} وی خردورزی را تنها راه حل مشکلات مطرح می‌کند و توصیه می‌کند که گذشته را باید رها کرد و امروزی شد. راه امروزی شدن هم تمسک به «بنیاد زندگی غربی و خرد غربی» است.^{۲۲}

باورمندی آقای خاتمی به غرب به حدی است که می‌گوید: «به آینده نخواهیم رسید، مگر این‌که از مدرنیته و تجدد بگذریم»^{۲۳} وی از این فراتر، نظام فکری و سیاسی

برداشت نارسای آقای خاتمی از اسلام و تمدن اسلامی، نه برای مسلمانان که برای آمریکایی‌ها طعم و رنگ و بوی تازه‌ای دارد و اسباب خوشنودی آنان را فراهم آورده است.

نقطه نظرات آقای خاتمی نسبت به اسلام و غرب در منظر پژوهشگران غربی «بسیار غیر بنیادگرایانه» به نظر می‌آید و همین امر، موجبات خوشایندی آنان را فراهم ساخته است.

غرب را موافق و سازگار با تمایلات اولیه بشر می‌داند و می‌گوید: «مسئله مهم این است که این نظام ارزشی، فکری و سیاسی؛ با تمایلات اولیه بشر سازگار است. خود به خود طبع اولیه، مدافع و خواستار این نظام است. مبانی نظام امروز، بر آزادی است.»^{۲۴} این در حالی است که مفهوم و محتوا و ساحت آزادی (که به قول آقای خاتمی مبنای نظام غربی است)، در انتظار و رفتار غربی‌ها به صورتی مورد استفاده است که غرب را دچار بحران‌های اخلاقی، خانوادگی و انسانی کرده است. آزادی از نوع غربی در واقع با طبع اولیه حیوانی و شهوانی سازگار است؛ نه با فطرت و تمایلات اولیه بشری. آقای خاتمی در تبیین مفهوم توسعه و آزادی، مجدداً غرب را الگوی نظری و عملی معرفی می‌کند و می‌گوید: «توسعه به طوری که امروز مورد نظر است، امری غربی است و دارای مفهومی است که مردمان آن سامان از این کلمه اراده می‌کنند و اگر مراد از توسعه، همین باشد، چاره‌ای نیست جز این‌که خواستاران آن، به تمدن جدید متمدن شوند. یعنی توسعه به معنی امروزش، میوه و یا شاخ و برگ درخت تمدن جدید است. اگر آن تمدن آمده، توسعه هم خواهد آمد و به این معنی سخن کسانی که می‌گویند ابتدا باید «خرد» غربی را پذیرفت تا توسعه بیاید، سخن بیراهی نیست و این سخن را کامل کنم که علاوه بر خرد و بینش غربی، باید منش غربی متناسب با این بینش را نیز

پذیرفت»^{۲۵}.

کسی مخالف استفاده هر چه بهتر و انسانی‌تر از علم و تکنولوژی غربی نیست، این چیزی است که امروزه بر کسی پوشیده نیست؛ اما لحن و عبارات آقای خاتمی چیزی فراتر از این نوع استفاده‌های مطلوب را برمی‌تابد. وی عمده عوامل را یکجا در توجه به غرب خلاصه کرده است و می‌گوید: «امروز به جرأت می‌توان گفت در زندگی قومی که عزم تعالی و پویایی کرده است، هیچ تحول کارساز پدید نخواهد آمد، مگر آنکه از متن تمدن غرب بگذرد و شرط دگرگونی اساسی، آشنایی با تمدن غرب و لمس روح آن یعنی «تجدد» است. کسانی که با این روح آشنا نیستند، هرگز به پدید آوردن دگرگونی سودمند در زندگی خود توانا نیستند. باری شرط تحول اساسی، گذر از تمدن غربی است و مراد از آشنایی با مبانی تفکر و تمدن جدید است که در پس مظاهر آن نهفته است و سوگمندانه اقوامی نظیر ما هنوز از آن محروم هستیم»^{۲۶}

آقای خاتمی در واکنش نسبت به گذشته، همانند پست‌مدرنیست‌ها، نقد به اصطلاح خردمندانانه و روشنفکر مآبانه گذشته را در تأمین عزت امروزی و سکویی برای پریدن از امروز به فردای درخشان‌تر لازم می‌داند که البته به زعم وی، حتی این نیز با گذر از تمدن غرب میسر خواهد بود.^{۲۷}

وی این نسخه را برای کلیه جوامع اسلامی در نظر گرفته است. آقای خاتمی پیش از آنکه به دیانت و ملیت خود وقعی نهد و به عنوان رئیس‌جمهور کشور اسلامی از حریم اسلام و قرآن و فرهنگ اصیل دینی مردم پاسداری کند، مجذوب و مرعوب تمدن غربی است و به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا غرب؛ قبلهٔ آمال و آرزوهای تحقق نیافته و سوگمندانه! جوامع اسلامی است. وی هر چند گهگاه به جنبه‌های منفی تمدن غرب اشاره می‌کند، اما ستایش وی از تمدن غربی، بیش از واکنش وی به جنبه‌های منفی و منفور آن است.

آقای خاتمی خواهان ملت متجددی است که تجدّدش را بر اساس تحولش رقم زده

است و تحولش را در برداشت‌های نوین و روشنفکرانه از دین می‌داند. او با معرفی رنسانس به عنوان یک تحول و نهضت دینی، به نظر می‌رسد که تصور می‌کند جامعه اسلامی ما نیز باید به نوعی شبیه همان رنسانس را در خود ایجاد کند، به قصد اصلاح دین به پر و پای دین پیچد و به برداشت‌های نوین از دین دست یابد تا رفته رفته تحول پیدا کند و همانند غرب به تمدن برسد. این خواسته و این تر نشان می‌دهد که آقای خاتمی تا چه حد در مقایسه بین اسلام و مسیحیت و جوامع اسلامی و غربی، بسیاری از جوانب را رعایت نکرده است. مسیحیت تحریف‌یافته‌ای که مورد باور و اعتقاد و اعتماد غربی‌ها بود، از دو جنبه از درون تهی گشته بود؛ یکی از جنبه علمی و دیگری از جنبه عملی. در جهت علمی و نظری، مسیحیت بپیش روشنی از خدا و انسان و جهان ارائه نمی‌داد و از جنبه عملی نیز مسیحیت در تبیین خط‌مشی‌های اصولی در باب کشورداری، نظام‌داری، لشکر‌داری، اقتصاد، سیاست و ... ناتوان بود. این شد که چنین دینی از میان تهی، بازیچه تحولات سیاسی و فرهنگی شد و به تکثرگرایی مبتلا گردید. در صورتی که اسلام هم از جنبه نظری و هم از جنبه عملی دین کارآمدی است و با این وصف دین خاتم است و برای تمامی جوامع بشری کارایی دارد و بنابراین نمی‌تواند اسیر و بازیچه تحولات بشری قرار گیرد؛ بلکه این دین اسلام است که با ترسیم خط‌مشی‌ها و راهکارها و جهت‌دادن‌های صحیح و منطقی و انسانی، جوامع بشری را به جانب سعادت ابدی در دنیا و آخرت هدایت می‌کند.

آقای خاتمی چگونه ایجاد تحول را در ارائه برداشت تازه‌ای از دین می‌داند و آن را همسو، بلکه عین تجددمی شمارد؟ مگر کاری که امام (قدس سره) انجام دادند، یک تحول نبود؟ آیا تحولی که آقای خاتمی دنبال می‌کند، دگرگونی در اندیشه‌های ناب امام خمینی (ره) را نیز شامل می‌شود؟! در این صورت

آقای خاتمی: «امروز به جرأت می‌توان گفت در زندگی قومی که عزم تعالی و پویایی کرده است، هیچ تحول کارساز پدید نخواهد آمد، مگر آنکه از متن تمدن غرب بگذرد و شرط دگرگونی اساسی، آشنایی با تمدن غرب و لمس روح آن یعنی «تجدد» است. کسانی که با این روح آشنا نیستند، هرگز به پدید آوردن دگرگونی سودمند در زندگی خود توانا نیستند. سوگمندان اقوامی نظیر ما هنوز از آن محروم هستیم.»

برای دین و ارزش‌های والای دینی که در کلام و گفتار و نوشته‌های معمار کبیر انقلاب اسلامی مندرج و ثبت است و در عمل آنها را به منصف ظهور رسانید، چه شأن و منزلتی باقی خواهد ماند؟ هر چند، هر از گاهی آقای خاتمی در فضایی تناقض‌آمیز سخن می‌گوید، اما روح کلام وی اهتمام بر تحولی است که با برداشت جدید از دین و سنت صورت می‌پذیرد. او اظهار می‌دارد: «شما اگر خواستار تحوّلید، باید صاحب برداشت تازه‌ای از سنت خودمان باشید، برداشت تازه‌ای از دین خودمان داشته باشید، زیرا بسیاری از برداشت‌های موجود از دین مناسب است با وضع زندگی که در پنج قرن قبل، ده قرن قبل وجود داشته... ما نیازمند به تحول در اندیشه دینی مان و در اندیشه سیاسی مان و در اندیشه فرهنگی مان هستیم»^{۲۸}

بر اساس اظهارات آقای خاتمی، فتوای مربوط به سلمان رشدی، اعلام موضع فعال و پویا در برابر آمریکا و اسرائیل، بستن راه تساهل و تسامح و اغماض مذهبی، اظهار غیرت و حمیت دینی در کلام امام امت و مقام معظم رهبری؛ همه می‌باید از برداشت‌های قدیمی و سنتی مربوط به دوران گذشته به حساب آید! این همه اصول و اصول دیگر باید تغییر کند تا تحولاتی ایجاد شود و جامعه پیشرفت کند. این نتیجه ففهری و طبیعی کلمات آقای خاتمی است. آقای خاتمی در مواردی نیز

حفظ اصول اسلام را مورد توصیه قرار می‌دهد، در عین حال که انعطاف‌پذیری ذهنیت انسان‌ها و برداشت‌های فکری آنان را در برابر تحولات می‌ستاید و این دو را از شرایط استواری و پایایی جامعه می‌داند؛ اما چگونه می‌توان در برابر برداشت‌های نارسا و ناقصی که از دین می‌شود انعطاف‌پذیر بود و در عین حال بر حفظ اصول همت ورزید؟ از میان دگراندیشان و روشنفکران چه کسی را می‌شناسید که با ارائه برداشت‌های این چنینی از دین، توانسته باشد بر حفظ اصول مسلم اسلام همت گمارد؟ آقای خاتمی ابزارهایی را برای گذر از تمدن غرب برمی‌شمارد که از همه مهمتر همین تجویز و توجیه برداشت‌ها و قرائت‌های گوناگون و جدید از دین است. ابزارهای دیگر که به فکر و نظر وی رسیده است، عبارتند از:

۱. **تأکید بر رفق و مدارا در برخورد با ذهنیت‌های گوناگون و نواندیش از دین و ترویج روحیه تساهل و تسامح.**^{۲۹}

وی ذهنیت‌هایی را که احیاناً در حمایت از دین ذره‌ای کوتاه نمی‌آیند، «ذهنیت‌های دینی سنگواره» می‌داند. آقای خاتمی می‌گوید: «هرچه عادت‌های دینی و ذهنیت‌های دینی سنگواره‌تر باشد، جامعه‌ای که زیر بنای نظام او دین است، از نظر امنیتی آسیب‌پذیرتر می‌شود و در مقابل، هر چه بینش و منش دینی انعطاف‌پذیرتر باشد، جامعه پایدارتر و امنیتر است.»^{۳۰} اغماض مذهبی در گفتار آقای خاتمی کم و بیش به چشم می‌خورد. در موردی بروز مسائل ناروای جنسی را مصداق ابتدال و توسعه فحشاء دانستن، علامت کمال بی‌انصافی می‌داند و در مورد دیگر نشر کتابی را که حاوی مطالب نادرست انحرافی است - به بهانه اینکه در مجموع، مطالب مفید و پیام صحیحی دارد - بی‌اشکال می‌داند. این که نشر یک کتاب و یا یک اثر فرهنگی می‌تواند گمراه‌کننده باشد، به نظر آقای خاتمی چیز مهمی به حساب نمی‌آید و مخاطره‌انگیز نخواهد بود. این نظرات اقتضای برخورداری از روحیه تساهل و تسامح و اغماض مذهبی آقای خاتمی است. رفق و مدارای آقای خاتمی

۶. دگراندیشی دینی.

اینها همه عواملی است که اسلامیت نظام و استقلال و حیثیت فرهنگی - اسلامی ما را در مخاطره جدی قرار می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. رک اظهارات آقای خاتمی در دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده اقتصاد، ۷۰/۳/۱۱.
۲. همان.
۳. سخنان خاتمی در دیدار با زنان حزب مشارکت، به نقل از خبرگزاری فارس، اواسط شهریور ۸۷ و نیز رک خبرنامه جامعه مدرسین، ش ۹۸۶، ۸۷/۶/۱۴.
۴. از کتاب دنیای شهر تا شهر دنیا، ص ۱۳، نشر نی، چاپ نهم، ۱۳۷۹ تهران.
۵. «بانی گفتگوی تمدن‌ها از دیدگاه حجت الاسلام و المسلمین سیدمحمد خاتمی رئیس جمهور اسلامی ایران»، کتاب ماه، ویژه‌نامه گفتگوی تمدن‌ها، اسفند ۱۳۷۷.
۶. نیویورک تایمز ۱۹۹۷/۸/۱۷.
۷. همان.
۸. همان.
۹. قدس، ۷۷/۷/۵.
۱۰. سخنرانی در دانشگاه فلورانس ایتالیا، ۷۷/۱۲/۲۰.
۱۱. همان.
۱۲. همان.
۱۳. مصاحبه با شبکه سی.ان.ان، تاریخ نشر ۱۹۹۷/۱/۱۹.
۱۴. مصاحبه، مورخه ۱۱/۴/۱۳۷۰.
۱۵. اطلاعات ۷۹/۷/۷، در دیدار و گفتگو با نمایندگان جامعه کلمیان ایران.
۱۶. صبح امروز ۲۱ و ۲۲/۹/۷۷.
۱۷. آریا، ۷۷/۶/۲۸.
۱۸. سخنرانی، دانشکده اقتصاد، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۰/۳/۱۱.
۱۹. نشریه پرتو سخن، ۱۳۷۹/۱۰/۷ به نقل از نامه دکتر علی مطهری به آقای خاتمی.
۲۰. آریا، ۱۳۷۸/۶/۲۸.
۲۱. همان.
۲۲. سخنرانی در دانشکده اقتصاد، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۰/۳/۱۱.
۲۳. همان.
۲۴. رسالت ۱۳۷۶/۱/۲۶ نقادی از شهید سیدمرتضی آوینی بر سخنرانی آقای خاتمی در سال ۱۳۷۰ آن‌گاه که وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بود. این سخنرانی به دعوت انجمن اسلامی دانشگاه تهران ترتیب داده شده بود.
۲۵. سلام، ۱۳۷۵/۲/۳۰.
۲۶. همان.
۲۷. اولویت‌های کشورهای مسلمان، ص ۲۳.
۲۸. سیاست امروز، ۱۳۷۸/۹/۲۲، (گفتگو).
۲۹. هشتمهری، ۱۳۷۸/۳/۹.
۳۰. همان.
۳۱. در مصاحبه با شبکه سی.ان.ان آمریکا.
۳۲. صبح امروز، ۲۱ و ۲۲/۹/۱۳۷۸، گفتگو.



است و در ایران ما نیز می‌رود تا آثار زیانبار خود را بر جا گذارد، غافل مانده است. این نوع از نگاه آقای خاتمی به آزادی اندیشه را با نگاهی گذرا و کوتاه به مطبوعات، کتاب‌ها و فیلم‌های منتشر شده در دوران هشت ساله ریاست جمهوری ایشان به خوبی می‌توان دریافت. دورانی که حتی ساحت قدس الهی و پیامبران و اولیاء خدا نیز از آماج حمله‌های دشمنان دین در امان نمانده و بسیاری از بنیان‌های فکری توده‌ها دچار تزلزل و شبهه گردید.

در هر صورت، چنین نگرش‌هایی هر چند اکنون هم برای انقلاب اسلامی مخاطره‌انگیز است، اما در درازمدت می‌تواند به مراتب مخرب‌تر و مخاطره‌انگیزتر باشد و اساس استقلال و کیان اسلامی ما را متزلزل سازد. چکیده‌ای از اصول و مواضع دینی - سیاسی آقای خاتمی آنچنان که از گفتار و اظهاراتش برداشت می‌شود، عبارت است از:

۱. غرب باوری.
۲. آزادی‌گرایی.
۳. اغماض مذهبی.
۴. ابراز تساهل و تسامح در ارتباط با دین، آموزه‌های دینی و تعالیم اخلاقی.
۵. تجدیدنظرطلبی فرهنگی - سیاسی.

در قبال غرب، از مصاحبه وی با شبکه سی.ان.ان آمریکا آشکار می‌شود. بنابر اظهارات مفسران غربی آمریکایی، در این مصاحبه آقای خاتمی می‌کوشد تا با چهره‌های خندان و آرامش‌بخش، تصویر یک روشنفکر میانه‌رو را از خود ارائه دهد. در این مصاحبه همانگونه که بیان شد، وی جامعه آمریکا را بر پایه آزادی و دین‌داری و عدالت استوار می‌داند اما ممکن است آقای خاتمی غرضی از بیان این مطالب نداشته باشد، اما چرا او به عنوان یک رئیس جمهور در مقابل غرب باید به گونه‌ای سخن بگوید که موجب خشنودی آنان را فراهم آورد، تا آنان نیز با این آب و تاب سخنانش را منتشر گردانند و گفتار او را چراغ سبز و برگ برنده‌ای برای آمریکا بدانند؟ با این وجود برای آقای خاتمی نقطه عزیمت و راهکار آغازین این ارتباط، ارتباط از طریق «تبادل استادان، نویسندگان، هنرمندان، دانشمندان، خبرنگاران و جهانگردان» است.^{۳۳} اما توجه به این نکته مهم است که تا پیش از آن زمان نیز، ارتباطی از این دست هر چند به صورت غیر رسمی و در سطح ساده برقرار بوده است. شاید آقای خاتمی چیزی فراتر از آن را دنبال می‌کرده است و آن اینکه در سطح کلان دو دولت آمریکا و ایران متکفل ایجاد تسهیلاتی در زمینه ارتباطات مزبور باشند که اگر چنین باشد، این خود به تدریج زمینه‌ساز ارتباطات وسیع فرهنگی - سیاسی خواهد شد.

۲. تأکید بر آزادی بیان و اندیشه و آزادی نقد

ضمن تأکید بر این که آزادی اندیشه و نقد از پایه‌های اساسی حفظ امنیت است، آقای خاتمی می‌گوید: «اگر جلسو این آزادی‌ها گرفته شود، در آینده به صورت‌های بدی ظهور و بروز خواهد یافت»^{۳۴}

آنچه را آقای خاتمی به عنوان ابزارهای تحول و پیشرفت برمی‌شمارد، اتفاقاً در دوران بعد از رنسانس اروپا قبل از وی، آقای ولتر فرانسوی (۱۷۷۸ - ۱۶۹۸ Voltaire) تحت عنوان اغماض مذهبی و آزادی مطبوعات و اندیشه بر آن اصرار می‌ورزید. گویا آقای خاتمی از بحران‌های اخلاقی که در نتیجه اغماض مذهبی و آزادی اندیشه و مطبوعات در غرب به خصوص در طول سده اخیر پدید آمده